

شهید رمضان دشتکار



ازتبار علی
سازمانه جامع سرداران و دوازدهمین استان بوئهر

نام پدر	حسن
تاریخ تولد	۱۳۴۵/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - بوشهر
تاریخ شهادت	۱۳۶۴/۱۲/۰۲
محل شهادت	جنوب
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباز زمینی ارتش
شغل	سرباز زمینی ارتش
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	بوشهر

زندگینامه

شهید رمضان دشتکار، در تاریخ ۹/۷/۱۳۴۵ همزمان با شب‌های مبارک ماه رمضان متولد شد و به همین دلیل نامش را رمضان گذاشتند.

پدرش می‌گوید: «تا دنیا هست، رمضان نیز هست!» دوره‌ی ابتدایی را تا سال چهارم در همان محل (روستای قل‌اشکی) در دبستان «سپهر» گذراند و در سال پنجم به روستای چاهکوتاه رفت. او پس از سپری کردن موفقیت آمیز دوران ابتدایی، وارد مدرسه‌ی راهمنایی «آزادی» چاهکوتاه شد، اما همان سال ترک تحصیل نمود تا به خانواده‌اش در امرار معاش، کمک نماید. وی، سرانجام به خدمت مقدس سربازی احضار گردید و این موضوع، فرصتی شد تا وی لباس مقدس رزم بپوشد و دین خود را به انقلاب و اسلام ادا نماید. رمضان، پس از دوره‌ی آموزشی در پادگان کازرون، تقاضای رفتن به جبهه نمود که با وی موافقت گردید و بلافاصله به اهواز منتقل شد. او پس از چند روز ماندن در اهواز، مجدداً تقاضای رفتن به خط مقدم نمود که همین امر، باعث شد تا در تاریخ ۱۲/۶۴/۲ در عملیات والفجر ۸، مورد اصابت گلوله قرار بگیرد و به فیض بزرگ شهادت نایل آید.

خاطرات

راوی: پدر شهید

شهید، در ماه مبارک رمضان به دنیا آمد و من به همین خاطر، نام او را رمضان گذاشتم. تا کلاس پنجم در مدرسه‌ی چاهکوتاه درس را ادامه داد، ولی چون دست تنها بودم و کار کشاورزی هم زیاد بود، به پیشنهاد خودم ترک تحصیل نمود و به کار کشاورزی مشغول شد. به درس علاقه داشت، اما به خاطر من هیچ نگفت و مدرسه را ترک کرد.

در این فکر بودیم که برای او زن خوبی پیدا کنیم و به او پیشنهاد ازدواج بدهیم، اما بلافاصله اطلاع پیدا کردیم که حسن زنگویی شهید شده است. در همین موقع بود که مادرش گفت: «شاید فرزند ما نیز شهید شده باشد!» و بعد از چند روز، از طرف بنیاد شهید به ما اطلاع دادند که رمضان شهید شده است. من و مادرش وقتی که خبر شهادتش را شنیدیم، عکس‌العمل خاصی نداشتیم؛ خوشحال هم بودیم که فرزندمان در راه خدا شهید شده است.

راوی: مادر شهید

از خدا شاکرم که چنین فرزندی به من داد و در راه خدا تقدیم نمایم. رمضان در فصل زمستان متولد شد. او بسیار مریضی کشید و من به اندازه موه‌های سرش نذر خوب شدنش کردم. قبل از شهادت وی خواب دیدم یک فراری در خانه است و همچنین خواب دیدم که دندان جلویی افتاده است. یکی از خواهرانش نیز خواب دیده بود که بردارش در جنگلی گیر افتاده است و خواهرش می‌گفت: احتمال می‌دهم که بردارم دیگر برنگردد.

مادرش می‌گفت: روزی که به سربازی می‌رفت گفتم: که دو پسر برای خودم و یکی برای حنا، و همینطور هم شد. در خواب دیدم که لباس سربازی بر تن دارد گفتم که پسرم برخیز و لباس از تن خود درآور، ناگهان برخواست. همان زمان در خواب یکی از خواهرانش آمده که به مادرم بگوید که خدا را شکر کند که شهید شدم اگر اسیر بودم چه می‌کرد؟ در خانه خیلی به من کمک می‌کرد شهید رمضان دشتکار با خواهرهایش بسیار خوش رفتار بود. بسیار با گذشت و بخشنده بود و صله رحم را به جا می‌آورد. و همیشه چیزی که می‌بخشید را پس نمی‌گرفت. هیچ گاه از کسی دلخور نمی‌شد و کسی از وی ناراحت نبود.

زمستان بود که متولد شد. در هنگام تولد، خیلی مریضی سخت و زجر زیادی کشید. نذر بسیاری کردم که بچه‌ام خوب شود.

یک روز در عالم خواب دیدم که مزاری روبروی خانه‌ی ما قرار دارد. بعد از آن نیز خواب دیدم که دندان جلوی من افتاده است. با این دو خوابی که دیدم، برایم قطعی شد که پسرم شهید خواهد شد.

به من الهام شده بود که رمضان شهید شده است. خود رمضان نیز قبل از رفتن به سربازی می‌گفت: «این عکس‌ها را من برای شهادتم گرفته‌ام!» او مثل گل، پرپر شد و خدا را شاکرم که در این راه به شهادت رسید.

رفتار او با همکلاسی‌هایش، خیلی خوب بود. از همکلاسی‌های او می‌توان به آقایان: خلیل غریبی و علی بازیار و از دوستان قبل از سربازی او می‌توان به محمد مرادی اشاره کرد.

او در مراسم مذهبی، بالاخص در نماز جماعت، روضه‌ی امام حسین (ع) و برنامه‌های دیگری که در مسجد برگزار می‌شد، شرکت فعال داشت.

در آخرین نامه‌اش نوشته بود: «مادر! دیگر جواب نامه برایم ننویسید که دیگر بر نمی‌گردم!»

روزی که به سربازی رفتم گفتم: که دو پسر برای خودم و یکی برای خدا، و همینطور هم شد. در خواب دیدم که لباس سربازی بر تن دارد، گفتم که پسرم برخیز و لباس از تن خود درآور، ناگهان برخواست. همان زمان در خواب یکی از خواهرانش آمده که به مادرم بگوید که خدا را شکر کند که شهید شدم اگر اسیر بودم چه می‌کرد؟ در خانه خیلی به من کمک می‌کرد. شهید رمضان دشتکار با خواهرانش بسیار خوش رفتار بود. بسیار با گذشت و بخشنده بود و صله رحم را بجا می‌آورد. هیچ گاه از کسی دلخور نمی‌شد و کسی از وی ناراحت نبود.

راوی: برادر شهید

برخورد وی با ما بسیار مودبانه بود. او بیش از آنکه برادر من باشد، دوست من بود و با من بسیار دوستانه برخورد می‌کرد.

اگر پولی داشت، یا آن را به ما می‌داد، یا به نوعی، آن را خرج ما می‌کرد.

همیشه برای شرکت در مجالس عزای ائمه (ع) پیش قدم بود و شب‌های رمضان نیز جز اولین نفراتی بود که در مراسم قرائت قرآن، شرکت می‌کرد.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران